



The University of Tehran Press

Horrendous Evil and God's silence (with the Approach of Existential Theology from Marilyn Adams' perspective)

Marzieh Tavangar^{1*} | Amirabbas Alizamani²

1. Corresponding Author, Department of philosophy of Religion, Faculty of Management, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: mtavangar169@gmail.com

2. Department of philosophy of religion, Faculty of Management, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: amir_alizamani@ut.ac.ir

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Article History:
Received July 12, 2023
Revised January 21, 2024
Accepted January 21, 2024
Published online 10 March 2024

Keywords:
Evil
God
Horrendous Evil

ABSTRACT

The problem of God's silence is an problem that happens to many believers. Many believers think that they have lost their support and doubt their faith to such an extent that when they call upon God with all their being and do not feel any presence of God during their sufferings. It is as if you can no longer live with this God. No theodicy or defense can answer this problem because this issue is an emotional problem that harms the hearts of believers and not just their reason. Marilyn Adams has also taken a new approach to this issue by relying on existential theology. Adams believes that the answer to suffering is only possible depending on belief in God, because everyone leaves us, but God is always by our side, and we should feel God's comforting presence by our side with spiritual care. Adams explains the three stages of overcoming sufferings to solve this problem. These three stages are: 1. Creating a unifying relationship between the two aspects of fear of the terrible evil and intimacy with God. 2. Improving the capacities of meaning making for the person involved in suffering. 3. Rebuilding the relationship of the suffering person with the material world in such a way that he is no longer vulnerable to the sufferings of this world.

Cite this article: Darvishtavangar, M & Alizamani, A (2024). Horrendous Evil and God's silence (with the Approach of existential Theology from Marilyn Adams' perspective). *Philosophy of Religion*.20(4). 247-258. DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2024.351540.1005941>



© Marzieh Darvishtavangar, Amirabbas Alizamani
DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2024.351540.1005941>

Publisher: University of Tehran Press.



انتشارات دانشگاه تهران

نشریه فلسفه دین

شاپا الکترونیکی: ۶۲۳۳-۲۴۲۳

سایت نشریه: <https://jpht.ut.ac.ir>

شور و وحشتناک و سکوت خداوند از دیدگاه مریلین آدامز با رویکرد الهیات اگزیستانسیال

مرضیه درویش توانگر^{۱*} | امیرعباس علیزمانی^۲

۱. نویسنده مسئول، گروه فلسفه دین، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران، رایانامه: mtavangar169@gmail.com

۲. گروه فلسفه دین، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران، رایانامه: amir-alizamani@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۲۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۱/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۲/۲۰

کلیدواژه:

خدا،

سکوت خداوند،

شور،

شور و وحشتناک،

مریلین آدامز.

مسئله سکوت خداوند مسئله‌ای است که برای بسیاری از خداباوران رخ می‌دهد. بسیاری از مؤمنان هنگام رنج‌های خود، زمانی که خداوند را با همه وجود صدا می‌زنند و هیچ حضوری از خداوند را حس نمی‌کنند، گمان می‌کنند تکیه‌گاه خود را از دست داده‌اند و به حدی در ایمان خود تردید می‌کنند که گویی دیگر با این خدا نمی‌توان زندگی کرد. هیچ تئودیهسه و دفاعیه‌ای نمی‌تواند پاسخگوی این مسئله باشد. زیرا این مسئله یک مسئله عاطفی است که به قلب خداباوران خدشه وارد می‌کند و نه صرفاً به عقلشان. مریلین آدامز نیز با تکیه بر الهیات اگزیستانسی رویکرد جدیدی به این مسئله داشته است. آدامز پاسخ به رنج‌ها را تنها در گرو خداباوری ممکن می‌داند. زیرا همه از کنار ما می‌روند، اما خداوند همیشه کنار ما حضور دارد و ما باید با مراقبت‌های معنوی حضور آرامش‌بخش خداوند را در کنار خود حس کنیم. آدامز با بیان سه مرحله از شکست رنج‌ها به روش توصیفی-تحلیلی به حل این معضل می‌پردازد. این سه مرحله عبارت است از: ۱. ایجاد یک رابطه وحدت‌بخش بین دو جنبه ترس از شور و وحشتناک و صمیمیت با خدا؛ ۲. بهبود ظرفیت‌های معناسازی برای فرد درگیر رنج؛ ۳. بازسازی رابطه فرد درگیر رنج با جهان مادی به گونه‌ای که دیگر در برابر رنج‌های این جهان آسیب‌پذیر نباشد.

استناد: درویش توانگر، مرضیه و علیزمانی، امیرعباس (۱۴۰۲). شور و وحشتناک و سکوت خداوند از دیدگاه مریلین آدامز با رویکرد الهیات اگزیستانسیال. *مجله فلسفه دین*، ۲۰(۴)، ۲۴۷-۲۵۸.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2024.351540.1005941>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

© مرضیه توانگر و امیرعباس علیزمانی

DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2024.351540.1005941>



مقدمه

مسئله شرّ و سکوت خداوند دغدغه بسیاری از فیلسوفان، الهیدانان، و متکلمان بوده است. این مسئله برای مردم عوام نیز مطرح بوده است. لانس مور^۱ در مجله تایم در ژوئن ۱۹۹۱ این پرسش را مطرح کرد که «چرا شرّ رخ می‌دهد؟». روزنامه‌نگار این مجله مصادیق بسیار زیادی از شرّ را- از جمله حادثه آشویتس، حمله صدام حسین به کویت، به دار آویخته شدن مردان سیاه‌پوست، و ...- برای عوام مطرح کرد (Morrow, 1991, pp. 48-53).

به طور کلی برای شرور تقسیمات زیادی مطرح شده است. تقسیمات معروفی که در علم فلسفه مطرح شده عبارت است از: ۱. شرّ طبیعی: مستقل از اعمال انسان‌ها رخ می‌هد، مانند بلایای طبیعی- زلزله و طوفان و ...- (Hick, 1975, pp. 12); ۲. شرّ اخلاقی: شرّی که از اختیار انسان ناشی می‌شود (Plantinga, 1977, pp. 30).

همچنین، تقسیم دیگری نیز در ارتباط با مسئله شرّ مطرح می‌شود:

۱. مسئله انتزاعی شرّ که به قضایای منطقی مربوط به خداوند و شرّ می‌پردازد.

۲. مسئله اگزیستانسیال یا انضمامی شرّ. همواره، بسیاری از انسان‌ها در زندگی شخصی خود با این نوع شرور مواجه می‌شوند و هنگام تجربه این نوع شرّ در وجود داشتن خداوند تردید نمی‌کنند؛ بلکه در آستانه بی‌اعتمادی به خدا قرار می‌گیرند. گویی که دیگر نمی‌توانند با این خدا زندگی کنند. تجربه‌های رنج‌آور اگزیستانسیال نه تنها در ساحت عقل و استدلال، بلکه در همه تار و پود وجود انسان رخنه می‌کند و از درون اندک‌اندک زندگی ایمانی فرد و رابطه شخصی او با خداوند را ویران می‌سازد. این وضعیت وجودی پاسخ و راهکارهای وجودی می‌طلبد نه صرفاً استدلال انتزاعی منطقی و گزاره‌ای خشک و بی‌روح. نتیجه چنین وضعیتی بی‌معنایی، پوچی، رخوت، از خودبیگانگی، و تنهایی معنوی است. آدامز در نظریات خود به بررسی این نوع شرّ پرداخته است که در ادامه مطرح خواهد شد. مسئله شرّ پیش از آنکه مسئله‌ای منطقی و فلسفی باشد مسئله‌ای وجودی است که روح و روان انسان درگیر شرّ را نابود می‌کند. جفری برتن راسل^۲ می‌گوید: «تجربه شرّ علمی بی‌واسطه و مستقیم و وجودی است.» (Russell, 1974, pp. 72). مسئله اصلی برای آدامز این نیست که چرا خداوند به شرور اجازه وقوع می‌دهد؛ بلکه این است که چگونه خداوند با وجود درگیری انسان‌ها به شرور وحشتناک می‌تواند برای آن‌ها خیر باشد و ارزشمندی و خیر بودن زندگی‌شان را تضمین کند؟ او، ضمن بررسی شرور وحشتناک، راهکارهایی را معرفی می‌کند که به واسطه آن‌ها بتوان این شرور را معنادار کرد. آدامز، از طریق الهیات اگزیستانسیال، مسئله شرّ اگزیستانسی را حل می‌کند. زیرا این الهیات از طریق تمرکز بر عواطف و احساسات به این مسئله نگاه می‌کند. در الهیات اگزیستانسی، مسئله عقلی شرّ اهمیتی ندارد (پورمحمدی، ۱۳۹۷، ص ۶۲۷). در واقع در انجام دادن این تحقیق در پی پاسخ به این سؤال هستیم که از دیدگاه آدامز آیا خداوند در برابر شرور وحشتناک سکوت کرده است یا خیر و اگر سکوت نکرده چه پاسخی به این نوع شرور داده است؟ گفتنی است روش این تحقیق توصیفی-تحلیلی است.

۱. تعریف سکوت خداوند

سکوت برای ما کلمه‌ای عجیب و رازآلود است. اما زمانی که این سکوت به خداوند نسبت داده می‌شود برای ما وحشتناک‌تر و دردناک‌تر می‌شود. زیرا زمانی که در رنج‌هایمان خداوند را صدا می‌زنیم و با سکوت خداوند و درهای بسته مواجه می‌شویم، احساس طردشدگی می‌کنیم و چه بسا ایمان خود را نیز از دست بدهیم. زمانی که پروفیسور سی. اس. لوئیس^۳ همسر خود را از دست داد سکوت خداوند را این‌گونه معنا کرد: «خدا کجاست وقتی شما درمانده‌اید؟ وقتی کمک دیگران به شما بیهوده است با چه چیز مواجه می‌شوید؟ هیچ چیز. دری بسته. بعد از این سکوت، شما ممکن است روی برگردانید و هر قدر بیشتر صبر کنید سکوت قدرت بیشتری می‌یابد. هیچ نوری در پنجره‌ها وجود ندارد. ممکن است خانه خالی باشد. آیا تا کنون کسی آنجا سکونت داشته؟ نه.» (Lewis, 2001, pp. 6).

1. Lance Morrow

2. Jefferi Burton Russell

3. Cs.Lewis

۲. تعریف شرور وحشتناک

مریلین آدامز^۱ شرور اگزیستانسیال را شرور وحشتناک معرفی و او را این گونه تعریف می‌کند: «تجاوز به یک زن و قطع کردن دست‌هایش از نظر روانی شکنجه‌ای است که هدف نهایی‌اش ویران کردن شخصیت فرد است. افسردگی بالینی شدید، شکنجه کردن فرزندان و خوردن جسد آن‌ها، کودک‌آزاری از نوع توصیف‌شده توسط ایوان کارامازوف، زنا با محارم، مشارکت در اردوگاه‌های نازی، انفجار بمب‌های هسته‌ای در مناطق پرجمعیت، اینکه به صورت تصادفی و ناخواسته موجب از ریختن افتادن چهره یا مرگ کسانی بشویم که بیشترین علاقه را به آن‌ها داریم.» (Adams, 2006, pp. 33).

این شرور به حدی وحشتناک هستند که کل ارزش زندگی فرد رنج‌دیده را زیر سؤال می‌برند؛ به حدی که فرد رنج‌دیده گمان می‌کند اساساً زندگی‌اش ارزش زیستن نداشته است و نمی‌تواند بر این شرور غلبه کند (Adams, 1999, pp. 26).

یکی از مهم‌ترین دلایلی که آدامز بر این شرور وحشتناک تمرکز کرده است این است که روا داشتن آن‌ها از سوی خداوند می‌تواند باور انسان‌ها را نسبت به خیر الهی مخدوش کند. آدامز معتقد است تعاریف زیادی برای شرور وحشتناک وجود دارد، اما او تعریف اگزیستانسیالیستی ارائه می‌دهد: «شروری که درگیر شدن و مشارکت در (ایجاد یا رنج کشیدن از) آن شرور دلیل اولیه‌ای برای این تردید است که آیا زندگی شخص درگیر آن شرور می‌تواند (با توجه به مشارکتش در آن‌ها) در کل برای او معنای مثبتی (ایجابی) داشته باشد؟» (Adams, 2006, pp 32).

از دیدگاه وی، شرور وحشتناک ویران‌کننده زندگی فرد هستند و حتی به حدی ویران‌کننده هستند که ناخودآگاه برای فرد این پرسش به وجود می‌آید که آیا در کل زندگی وی می‌تواند برای او خیر بزرگی باشد یا نه.

۱.۲ ویژگی شرور وحشتناک

این وحشت‌ها به حدی عمیق هستند که نه می‌توان آن‌ها را با ساختارهای عدالت کیفری پاسخ داد و معنادار کرد نه می‌توان با بی‌عدالتی‌های ظالمانه یکسان دانست. زیرا در این وحشت‌ها عذاب طاقت‌فرسای فرد به حدی عمیق است که حتی بازخوردهای عادلانه نیز نمی‌توانند ارزش از دست‌رفته زندگی وی را به او بازگردانند و با اجرای عدالت فقط وحشت‌ها را عمیق‌تر و چندبرابر خواهیم کرد. او در این باره می‌گوید: «وحشت‌ها با بی‌عدالتی‌های ظالمانه‌ای (که ایوان کارامازوف آن‌ها را طبقه‌بندی کرده است) متفاوت است. زیرا این گونه نیست که همه وحشت‌ها بی‌عدالتی باشند. مثلاً پدری که فرزندش را به شدت دوست دارد و بی‌گناه است، اما فقط از روی بی‌توجهی و حواس‌پرتی با ماشین پسر خویش را زیر می‌گیرد یا مرگ خفت‌بار یک نفر در اثر سرطان. این دو وحشت بی‌عدالتی نیستند. یا حتی اگر جایی که وحشت رخ می‌دهد شرایط ناعادلانه هم حاکم باشد باز هم بی‌عدالتی باطن و عمق بد بودن وحشت‌ها را آشکار نمی‌کند. مثلاً زمانی که سگ‌های شکاری یک پسر کوچک را در مقابل چشمان مادرش تکه‌تکه می‌کنند، درست است که شرایط ناعادلانه‌ای حاکم می‌شود، باز هم باطن و عمق بد بودن وحشت را دربرنمی‌گیرد. یا در جایی که مادری در حال خوردن جسد مرده فرزندش است یا در جایی که همسایه‌هایی که قبلاً با هم دوست بودند بعد از مدتی در اثر اختلاف با قمه یک‌دیگر را تکه‌تکه می‌کنند درست است که بی‌عدالتی حاکم می‌شود، بی‌عدالتی ظاهر قضیه است و به‌ندرت عمق وحشتناک بودن این شرور آشکار می‌شوند. آنچه شرور وحشتناک را بسیار مخرب می‌کند توانایی ویران کردن زندگی افراد درگیر این شرور است. این شرور قدرت زیادی برای تحقیر فرد و از بین بردن معنای مثبت زندگی‌اش دارند. حتی اگر هم بتوانیم این شرور را با عدالت پاسخ دهیم، نه به لحاظ کمی نه به لحاظ کیفی، عدالت رعایت نمی‌شود. زیرا به لحاظ کمی نه هیتلر، نه استالین، نه پل پوت^۲، نه صدام به حدی عمر نکردند که همه شرور و رنج‌هایی را که به وجود آورده بودند تجربه کنند. زیرا این شرور حتی فراتر از ظرفیت شخص پدیدآورنده است. همان‌گونه که آدامز بر این اعتقاد است که بودن یک عضو برجسته در یک زنجیره علی‌منتهی به آن از توانایی خود شخص تجربه‌گر فراتر می‌رود. این امر تا جایی که به کمیت مربوط می‌شود مشهود است. مثلاً هیتلر که هلوکاست میلیونی را ساخت و رهبران زیادی را برای هر قسمت آن معین کرد و همچنین امریکایی‌ها که تعداد زیادی از دانشمندان و پرسنل نظامی را برای تولید بمب اتمی و انفجار آن در هیروشیما و ناکازاکی استخدام

1. Marilyn Adams

2. Pol pot

کردند هرگز به حدی عمر نکردند که همه رنج‌هایی را که به تک‌تک انسان‌ها وارد کردند تجربه کنند. در مورد کیفیت نیز بسیار صادق است. زیرا رنج هر کس منحصر به خود او است. مثلاً سربازانی که جلوی چشم مادری پسر جوانش را شکنجه و اعدام می‌کنند هرگز نمی‌توانند رنجی شبیه رنج آن مادر را تجربه کنند. اعمال شرّ و وحشتناک در برابر شرّ و وحشتناک فقط دنیا را وحشتناک‌تر و ناامن‌تر می‌کند. مثلاً شکنجه و گردن زدن کسانی که شکنجه کرده‌اند و گردن زده‌اند تنها یک وحشت را تبدیل به دو وحشت می‌کند. پس نمی‌توان جهان را به مکانی بهتر تبدیل کرد. شور و وحشتناک نمی‌تواند ظرفیت‌های معنا ساز فردی را که از بین رفته است جبران کند (Adams, 2006, pp. 37).

آدامز معتقد است هیچ‌کس، حتی کارشناسان خبره، هم نمی‌توانند تعیین کنند چه رنج‌هایی ارزش و معنای مثبت زندگی فرد را از بین می‌برد. زیرا ممکن است یک رنج یا یک بیماری را یک نفر به راحتی تحمل کند؛ در حالی که همان رنج برای شخص دیگر به حدی باشد که فرد در معنای زندگی خود و ارزش‌های زندگی‌اش دچار بحران شود. در واقع معیار این شور و وحشتناک عینی است و ناظر به اشخاص و افراد است و طبیعت و تجربه به افراد قدرت‌های متفاوت می‌بخشد. یکی به راحتی چیزی را تحمل می‌کند که دیگری را نابود می‌کند.

۳. راهکار اصلی آدامز در برابر شور و وحشتناک

رویکردی که آدامز در خصوص شور و وحشتناک پیش می‌گیرد نوعی واقع‌نگری همراه با خوش‌بینی و غایت‌مداری است. این نوع واقع‌نگری هم در مسائل کم‌اهمیت هم در مسائل مهم کاربرد دارد. مثلاً فرض کنید پزشک به ما می‌گوید که ما به علت ابتلا به سرطان بدخیم تا یک ماه دیگر بیشتر زنده نیستیم. در اینجا واقع‌نگری اقتضا می‌کند که برای یک سال آینده برنامه‌ریزی نکنیم. یا مثلاً اگر استاد موسیقی به ما بگوید که صدای مناسب و ملودیک نداریم، واقع‌نگری اقتضا می‌کند که سعی نکنیم خواننده شویم. در خصوص شور و وحشتناک نیز واقع‌نگری اقتضا می‌کند که ما ابتدا این جهان پر از رنج و شور و وحشتناک را ببینیم و انکار نکنیم و بپذیریم که انسان‌ها در برابر این شور و آسیدپذیر هستند و حتی خود انسان‌ها در تولید وحشت مشارکت دارند. آدامز معتقد است که بدترین شور با بهترین خیرها نقض می‌شوند و مثالی می‌آورد: یک ساعت دردآور در مطب دندان‌پزشکی می‌تواند با یک ساعت بودن در کنسرت خیره‌کننده در همان شب نقض شود. بهترین خیر می‌تواند اثر منفی بدترین شر را از بین ببرد و این‌گونه خیر و شر با هم متعادل شوند. اما از دیدگاه خانم آدامز خیر و شر آموری نسبی هستند و هیچ نقطه خیر مشخصی وجود ندارد که بتوان گفت خدا با افزودن این مقدار خیر توانسته است بر شور و وحشتناک غلبه کند. آدامز می‌گوید: «برای اینکه خدا در وحشت‌های ما مشارکت کند باید بتواند با مقداری از خیرهای به اندازه کافی بزرگ بر آن‌ها غلبه کند. اما مفهوم غلبه در اینجا ابهام دارد. زیرا انواع مختلفی از روابط وجود دارد که بخشی از خرده‌ارزش‌های آن رابطه توانسته است بر عمده ارزش‌ها و کل ارزش‌های آن رابطه حمل شود و بافت آن رابطه را تغییر دهد. در واقع یک مفهوم شبه‌حسابی متعادل‌سازی وجود دارد که در آن فرد به قسمتی که ارزش منفی دارد ارزش مثبت بیشتر اضافه می‌کند تا ارزش آن قسمت نیز مثبت شود. مثلاً، ممکن است یک ساعت دردناک در دندان‌پزشکی با شرکت در یک کنسرت خیره‌کننده در عصر متعادل شود. ممکن است دو ارزش به یک‌دیگر و به ارزش‌های کلی مرتبط باشند. در واقع به بخش منفی بخش ارزشمند و مثبت اضافه می‌شود و بدین نحو ارزش بخش منفی مثبت می‌شود و بالاتر می‌رود. در مقابل شکست شامل یک رابطه وحدت‌بخش زنده بین جزء دارای ارزش مثبت یا منفی با کل ارزش‌هاست. اگر ارزش منفی رابطه کمتر باشد، می‌تواند ارزش کل رابطه را افزایش داد. اما اگر ارزش مثبت کمتری داشته باشد، ارزش‌های کل آن رابطه کاهش می‌یابد. مثلاً در نقاشی مونه ممکن است یک سانتی‌متر مربع زشت از رنگ سبز صفاوی درست باشد تا نور صبحگاهی را روی کلیسای جامع روئن به تصویر بکشد. در حالی که جایگزینی آن با یک سانتی‌متر مربع رنگ آبی مجلل و زرق‌وبرق‌دار طراحی را خراب می‌کند. اما در خصوص وحشت‌ها، صرفاً متعادل کردنشان به آن‌ها معنای مثبت نمی‌دهد. برای همین این سؤال که چرا خدا به طور کلی همه شور را از زندگی انسان حذف نمی‌کند باقی است. وحشت‌ها در درجه اول هر گونه معنا سازی مثبت را از زندگی انسان از بین می‌برند. پس خدا نباید صرفاً بین این وحشت‌ها تعادل برقرار کند. زیرا این تعادل معنای مثبتی به وحشت‌ها نمی‌دهد. پس خدا باید این وحشت‌ها را در زمینه زندگی فردی کامل از بین ببرد.» (Adams, 2006, pp. 45 & 46).

همچنین رمان‌های آهارون اپلفلد^۱ به خوبی وضعیت روانی بازماندگان هلوکاست را به تصویر می‌کشد. با وجود اینکه این بازماندگان خانواده خوب و زندگی مرفه و تجملات و موفقیت شغلی دارند، باز هم زندگی برای آن‌ها بی‌معناست و احساس بی‌ارزشی می‌کنند. در واقع تنها راه نجات از این شرور وحشتناک شکست این شرور است. الهیات سنتی خدا را موجودی معرفی می‌کند که بزرگ‌تر و برتر از هر موجودی است و او را خیر برتر یا بی‌نهایت معرفی می‌کند و خدا را در نمونه خیرهایی قرار می‌دهد که برای رفاه و خیر همه چیز ضروری است. آدامز پیشنهاد می‌کند خیر متافیزیکی الهی برای شکست وحشت‌ها ضروری است. زیرا ارزشی را برای خداوند فراهم می‌کند که صرف‌نظر از تجربه پیش از مرگ هر فردی برای همه انسان‌ها خوب باشد. آنچه برای انسان خوب و خیر است این است که با خیرهای به اندازه کافی بزرگ مرتبط باشد. طبق دیدگاه الهیات سنتی، خداوند خیر بی‌نهایت است. پس اگر رابطه صمیمی با آن خیر بی‌نهایت (خدا) برای مخلوقات خوب است، ما یک خیر به اندازه کافی بزرگ را برای وحشت‌ها شناسایی کردیم. خداوند وحشت‌ها را از طریق خوبی‌های خود شکست می‌دهد.

در واقع آدامز نوعی نظریه عملی را بسط می‌دهد که در آن شرّ بخشی از زندگی‌ای است که آن زندگی به طور کلی خیر است و این شرّ با خیرهای مناسب و بزرگ در ارتباط است. از دیدگاه آدامز چون خداوند خود خیر نامتناهی است پس شرور وحشتناک را تنها با وجود خداوند می‌توان دفع کرد. تولستوی نیز وقتی به این نکته رسید که تنها موجود نامتناهی می‌تواند به زندگی موجود متناهی معنا ببخشد و برای او خیر قیاس‌ناپذیر باشد دست از خودکشی کشید. تا قبل از آن تولستوی گمان می‌کرد زندگی ارزش زیستن ندارد و تنها راه خودکشی است. زیرا از وجود خودش پشیمان بود و گمان می‌کرد او برای هیچ چیز باارزشی آفریده نشده است. تولستوی در کتاب خود به نام *اعتراف من* می‌گوید: «بنابراین اگر دیگر به وجود خدا ایمان نداشته باشم، زندگی مفهومی ندارد و اگر امید به یافتن او نداشته‌ام، حال مدت‌ها از خودکشی من گذشته بود. پس تنها زندگی به شرط جست‌وجو و ایمان به وجود خدا ممکن است. ندایی دیگر در وجودم برخاست: دیگر در پی چه هستی؟ همین است. خدا همین است. این همان خدایی است که بی او نمی‌توان زیست. آری، شناخت خدا همان مفهوم زندگی است. کافی است! به زندگی بپرداز و به جست‌وجوی خدا باش. چون زندگی بدون خدا ناممکن است. از این پس تمام زندگی من روشنایی یافت و این روشنایی هیچ‌گاه زندگی مرا ترک نکرد. دیگر به خودکشی فکر نمی‌کردم.» (تولستوی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۳ و ۱۴۴).

از منظر مسیحی، خدا موجودی است که بزرگ‌تر از آن قابل تصور نیست، خیری که با هیچ خیر و شر، مادی‌ای قابل مقایسه نیست. همچنین رابطه صمیمی با خدا با هیچ خیر یا ناخوشی‌هایی که ممکن است شخص تجربه کند قابل مقایسه نیست. رابطه صمیمی با خدا حتی شرور وحشتناک را نیز نابود می‌سازد و به زندگی ارزش و معنا می‌بخشد. در واقع، خداوند می‌خواست با انسان رابطه‌ای صمیمی ایجاد کند و این رابطه صمیمی در پرتو چنین خلقتی محقق می‌شود. خیر الهی به حدی بزرگ است که انسان‌ها در پرتو رابطه صمیمانه با خدا می‌توانند بر همه وحشت‌ها غلبه کنند. ارتباط صمیمی با خداوند معناساز زندگی است. آدامز این دیدگاه را دارد که صمیمیت شخصی با خدایی که در نهایت خیر و سعادت است برای مخلوقات به نحو قیاس‌ناپذیری خوب است. درگیری خداوند در وحشت‌ها و رنج‌های ما و ایجاد یک ارتباط مؤثر و صمیمی با این خدا برای ما بسیار مناسب است و به ما این قدرت را می‌دهد که این شرور را شکست دهیم. پیشنهاد آدامز از این قیاس الهام گرفته شده است: سربازانی که در سنگر در جنگ جهانی اول با هم دوست شدند ممکن است اعتراف کنند که هرگز نگرانی از وحشت جنگ را به عنوان ابزاری برای پایان دوستی در آینده نمی‌خواستند. با این حال ارزش رابطه‌ای که به این ترتیب ایجاد شده است به حدی است که آن‌ها نمی‌توانند آن لحظات پیوند و صمیمیتی که در طول جنگ ایجاد شد را فراموش کنند. همچنین، وقتی قربانیان وحشت تشخیص دهند که خدا در بدترین تجربیات خود چگونه با آن‌ها بوده است نمی‌خواهند هیچ لحظه‌ای از صمیمیت با خدا را از تاریخ زندگی خود حذف کنند. البته زمانی که فردی شرور وحشتناک را تجربه می‌کند همین امر موجب نمی‌شود که کل آثار و ابعاد این نوع شرّ نابود شود و انسان‌ها نوعی رابطه وحدت‌بخش با خداوند حس کنند؛ بلکه همواره شرور وحشتناک جنبه ویرانگری خود را دارند. اما بعد از مرگ، انسانی که این شرور را تجربه کرده است وارد نوعی رابطه صمیمانه با خداوند می‌شود و در پس این ارتباط نوعی آگاهی برای انسان حاصل می‌شود که جنبه مثبتی به تجربیات شرّ او می‌دهد به حدی که معنای اتفاقات ناخوشایندی که قبل از مرگ

1. Aharon Appelfeld

برای او افتاده است را درک کند (Adams, 1977, pp. 185). دیدگاه آدامز این است که انسان‌ها در شور و وحشتناک چاره‌ای جز پناه بردن به خداوند ندارند و چون افراد بی‌دین چنین پناهی ندارند در اثر از دست دادن انسجام درونی دچار فروپاشی روانی می‌شوند (عبدی، ۱۴۰۱، ص ۱۸۶).

۱.۳. مراحل شکست شور و وحشتناک

از دیدگاه آدامز، خداوند خیر قیاس‌ناپذیری است که به واسطه اتحاد با او، طی سه مرحله، می‌توان این شور را شکست داد. آن سه مرحله عبارت‌اند از:

۱.۱.۳ «ایجاد یک رابطه وحدت‌بخش زنده بین شخص درگیر و مشارکت‌کننده در وحشت و صمیمیت شخصی‌اش و به طور کلی رابطه سعادت‌مندانانه با خداوند.» (Adams, 2006, pp. 71).

در این مرحله فرد باید بین دو جنبه از شخصیتش (جنبه وحشت از شور و وحشتناک و جنبه صمیمیت با خدا) وحدت برقرار کند و در عین اینکه فرد از این نوع شور می‌ترسد رابطه مبتنی بر صمیمیت نیز با خالق داشته باشد. در عین اینکه از خدا می‌ترسد، عاشق خدا هم باشد. پاسخ به رنج‌ها تنها در گرو باور به خدا امکان‌پذیر است. زیرا همه افراد از کنار ما می‌روند، اما خدا همیشه حضور دارد و با مراقبت‌های معنوی می‌توانیم حضور آرامش‌بخش و شفقت‌بخش خدا را در رنج‌هایمان احساس کنیم. در واقع این وحشت‌ها فرصتی است برای ایجاد ارتباط صمیمانه با خداوند.

آدامز در اینجا بر این اعتقاد است که می‌توان از طریق وحشت‌ها داستان مصلوب شدن عیسی را مشاهده کرد. انسان درگیر رنج دچار نوعی حس بیگانگی با کائنات می‌شود و گویی معنای مثبت زندگی خود را از دست می‌دهد و تجسم مسیح نمونه بارزی از هم‌ذات‌پنداری خداوند با انسان است. زیرا، در تجسم، خداوند مانند انسان‌ها رنج می‌کشد و خداوند به واسطه جریان صلیب اثبات می‌کند که حتی در تاریک‌ترین لحظات ویرانی به داستان رستگاری همه انسان‌ها پرداخته است. از دیدگاه آدامز داستان صلیب مسیح به ما نشان می‌دهد که می‌توان بر معنای ظاهراً تاریک زندگی غلبه کنیم. به اعتقاد آدامز، طبق الهیات نجات‌بخش مسیحی خداوند مانند سایر مخلوقات رنج را تجربه کرده است. پس ما نیز به واسطه رنج می‌توانیم تجربه‌ای خداگونه داشته باشیم و اتصال معناداری را با خداوند تجربه کنیم (Adams, 1988, pp. 136-137).

۲.۳. مرحله دوم و سوم شکست وحشت‌ها

«بهبودی و توانمندسازی ظرفیت‌های معنا ساز مشارکت‌کننده در وحشت به گونه‌ای که بتواند برخی از مؤلفه‌هایی را که در مرحله اول ذکر شد تشخیص دهد. جهان ماده نیز در این مراحل مجدداً برای فرد بازآفرینی می‌شود.» (Adams, 2006, pp. 66).

در این مراحل، فرد ترسش را در پرتو رابطه صمیمی با خدا معنا می‌بخشد. خدا در این مرحله قابلیت‌های معنا ساز شخص را بهبود می‌بخشد و ما را از حضور همیشگی خود آگاه می‌سازد و همچنین ما را در یافتن درک مثبت از تجربه‌مان یاری می‌کند. در این دنیای مادی که مملو از وحشت‌ها و محدودیت‌هاست ما باید ظرفیت‌های معنا ساز خود را که خام باقی مانده‌اند پرورش دهیم که این کار نیاز به مربی‌گری دارد. از آنجا که اساساً معنا سازی برای فرد درگیر رنج یک فعالیت شخصی محسوب می‌شود، تنها فراهم‌سازی مواد معنا سازی کافی نیست. بلکه آن مواد باید شناسایی و تصاحب شوند. چون ما موجوداتی به‌شدت آسیب‌پذیر هستیم که ظرفیت‌های معنا سازی‌مان در این دنیای مادی به‌راحتی آسیب می‌بیند و شور و وحشتناک توانایی ما را برای معنا بخشیدن به زندگی از بین می‌برند. به اعتقاد آدامز به طور کلی مرحله دوم و سوم شکست شور و وحشتناک بعد از مرگ رخ می‌دهد و حتی این مراحل به طور کامل در محدوده زندگی پیش از مرگ مسیح انجام نشده است. در حقیقت، پس از مرگ، انسان معنای این شور و وحشتناک را خواهد فهمید. خداوند از طریق زندگی و رستاخیز و مرگ مسیح به ما نشانه‌هایی عطا کرده است که این نشانه‌ها تضمینی است مبنی بر اینکه خداوند در مرحله دوم و سوم شکست شور و وحشتناک با ما همراه هست. این نشانه‌ها عبارت‌اند از: شفای بیماران روحی و جسمی توسط عیسی مسیح، زنده کردن مردگان، کنترل بر طبیعت، تعلیم و تربیت جوامع تحت حکومت خداوند، و ... در واقع خداوند بافت جهان مادی را به گونه‌ای برای انسان تغییر می‌دهد که دیگر در برابر این رنج‌های وحشتناک آسیب‌پذیری شدید نداشته باشد.

۴. اعتقاد به خداوند به خاطر وجود شرور وحشتناک

از دیدگاه آدامز واقع‌نگری همه‌جانبه اقتضا می‌کند که بپذیریم بدون اعتقاد به خدا و وجود موجودی که نابودگر شر است تحمل چنین جهانی غیرممکن است. او در مقاله خود به نام «اعتقاد به خدا به خاطر شر» می‌گوید: «واقع‌نگری همه‌جانبه ما را ملزم به این واقعیت می‌کند که انسان‌ها در برابر شرور وحشتناک به شدت آسیب‌پذیر هستند و به نحو گریزناپذیر در وحشت‌ها هم‌دست‌اند. مشارکت عام انسان‌ها در شرور وحشتناک خوشبینی را به امری غیرممکن و تلاش برای تضمین معنای مثبت زندگی را به کاری بیهوده تبدیل می‌کند؛ مگر اینکه دنیای پر از وحشت ما شامل وجود یک شکست‌دهنده وحشت باشد. عاملی قدرتمند، مدبر، آماده، راغب، و توانا باشد که شرور وحشتناک را (نه فقط در جهان به صورت کلی، بلکه در متن زندگی افرادی که در شرور وحشتناک مشارکت داشته‌اند) جبران کند. درباره اینکه چه موجودی می‌تواند نقش شکست‌دهنده وحشت را ایفا کند مطالب بسیاری برای گفتن وجود دارد.» (Adams, 2013, pp. 66).

از دیدگاه آدامز اگر هیچ شرشکن^۱ و شکست‌دهنده وحشتی در جهان نباشد، خوشبینی واقع‌نگرانه پوچ و بیهوده به نظر می‌رسد. آدامز بر اساس شرور وحشتناک و رنج‌های انسانی می‌خواست استدلالی به سود خداآوری ارائه دهد؛ بدین نحو که هرگز واقع‌نگری همه‌جانبه با خوشبینی جمع نمی‌شوند، مگر اینکه باور داشته باشیم خدایی قادر و توانا و شرشکن در عالم هستی وجود دارد که به رنج‌های ما معنا می‌بخشد. از دیدگاه مریلین آدامز و بر اساس مبانی اعتقادی دین مسیحیت و یهودیت و اسلام چون خداوند متشخص است پس معنا ساز است. زیرا خدای شخصی خدایی است که دارای اراده و آگاهی و اندیشه و حیات است. پس چنین خدایی انسان‌وار است. پس احساسات ما و ترس‌های ما را درک می‌کند و در جایی که پای شرور وحشتناک در میان باشد نگران است. خدایی که قدرت شکست وحشت‌ها را دارد قدرت بازگرداندن معنا را نیز دارد. شرور وحشتناک هر گونه معنای مثبت زندگی را از بین می‌برند. اما خداوند معنا ساز به ما کمک می‌کند تا معانی جدیدی برای رنج‌های خود بسازیم. خداوند از آفرینش هستی و جهان مادی معنا و هدفی داشته است و این معنا از درون عالم ماده و انسان‌های مادی نشئت می‌گیرد. خداوند می‌خواهد انسان‌ها جهان مادی‌ای که او خلق کرده است را از طریق تلاش برای یافتن معنای مثبت زندگی خود به عنوان انسان‌های مادی بفهمند تا بتوانند درک خوبی از زندگی خود و دیگران پیدا کنند.

۵. دو پاسخ مهم خداوند به رنج‌های انسانی: شهادت و صلیب

از دیدگاه آدامز و مسیحیت، خداوند برای نجات انسان دو رنج نجات‌بخش را انتخاب کرد: شهادت و صلیب. در واقع خداوند از راه مصلوب کردن خود در رنج‌های انسانی شریک می‌شود. آدامز معتقد است که ما از طریق دو رنج نجات‌بخش شهادت و صلیب می‌توانیم راه‌حلی متمایز برای پاسخ و حل شرور وحشتناک و رنج‌های انسانی پیدا کنیم. او ابتدا به بررسی شهادت و شهید می‌پردازد. زیرا که انسان شهید از خیرهای گذرا گذشت تا به خیر قیاس‌ناپذیر برسد. شهید حاضر شد همه منافع دنیوی و فرصت‌های نیک مادی را از دست بدهد و هزینه بدهد تا خیری قیاس‌ناپذیر را کسب کند و رنج نجات‌بخشش نه فقط برای او بلکه برای ناظران و ظالمان نیز نجات‌بخش است. آدامز در مقاله خود به نام «رنج‌های نجات‌بخش» می‌گوید: «شهید^۲ کیست؟ اگر بخواهیم ساده بگوییم شهید یک شاهد است و به معنایی که به اینجا مربوط است کسی است که درباره شخصی، رویدادهایی، یا آرمانی شهادت می‌دهد و مجبور است برای این کار هزینه دهد. معمولاً هزینه شهادت از دست دادن خیرهای گذراست؛ مثلاً اینکه اجتماع او را نکوهش یا طرد کند، از فرصت‌های تحصیلی و حرفه‌ای محروم شود، ضرر اقتصادی ببیند، از نظر اخلاقی طرد شود، به زندان بیفتد، تبعید و کشته شود. هزینه‌ای که شهید با اراده خود می‌پردازد به اندازه عشق و وفاداری اوست به حقیقت آنچه بدان باور دارد یا آنچه بدان شهادت می‌دهد. شهادت، به معنای خوب، آن شگرد فریبکارانه ناپیدایی نیست که در درازمدت باعث شود مردم به دلیل رنج گذرای کسی احساس گناه کنند. به عکس، شهید غالباً فعالانه به دنبال شهادت نیست. چون هم مردد است که آیا قادر است این هزینه را بپردازد هم نمی‌خواهد دیگران را به شرارت تحریک کند. با توجه به این توصیفات، به

1. Horror defeater

2. Martyr

اعتقاد من شهادت اظهار عشق راستین خدا به ناظر و ظالم و حتی خود شهید است.» (Peterson, 1992, pp. 269). آدامز بر این اعتقاد است که شهید برای ناظران شهادت الگویی قدرتمند و الهام‌بخش می‌شود که ناظران نیز مانند او بتوانند متعهدانه ایستادگی کنند یا تشویق شوند مانند ظالم نباشند و توبه کنند و در واقع نجات خدا را از طریق رنج شهادت پیدا کنند. شهادت نه فقط برای ناظران و خود شهید، بلکه برای ظالمین هم خیر است. زیرا تصویر شهید هدف و خواسته واقعی ظالم را نشان می‌دهد و هر چه شهید پاک‌تر و معصوم‌تر باشد این تصویر شفاف‌تر است. مردی را در نظر بگیرید که هر شب مست به خانه می‌آید. اما همسری به شدت صبور و دوست‌داشتنی دارد که هر شب با لحن بسیار آرام سعی می‌کند به او گوشزد کند که سمت شراب نرود. حتی خیلی از شب‌ها تلاش می‌کند تا مرد را از خوردن شراب منصرف کند. اما مرد می‌گوید که حالش خوب است و دست از شراب نمی‌کشد. یک شب وقتی دوباره همسر مهربانش با لحنی آرام به او می‌گوید که بیشتر از این شراب نخورد مرد عصبانی می‌شود و همسرش را به شدت کتک می‌زند، به حدی که همسرش از شدت کتکی که خورده است بیهوش می‌شود و مرد گمان می‌کند که همسرش را کشته است. اما همسرش دوباره به هوش می‌آید و از مرد شکایتی نمی‌کند و همچنان با وی مهربان است. این خشونت مرد و کتک زدن همسرش به علت نوشیدن شراب و بیهوش کردن همسرش بی‌گناه بودن و معصوم بودن قربانی (زنش) را نشان می‌دهد. مرد نتوانست در برابر انتقاد همسرش، که با لحنی خوب و مهربانانه بیان شد، کنار بیاید و رفتار نادرست خود را کنترل کند. در واقع اینجا مرد با یک موقعیت داوری مواجه شد که انتخاب کند به دنبال کمک برود و راهنمایی همسرش را جدی بگیرد یا برعکس به سمت فساد برود و خودش را نابود سازد. خداوند در تلاش است با ما آشتی کند. علاقه او به عقاب و عذاب نیست؛ بلکه می‌خواهد با ما آشتی کند و ما را مورد بخشایش و رحمت خویش قرار دهد. برای همین قربانی و مصلوب می‌شود تا بتواند دل انسان‌های سنگ‌دل را نیز به دست آورد. همین قربانی شدن و مصلوب شدن خداوند پرتویی از عشق پروردگار به ظالمین و مفسدین است تا دل‌های آن‌ها به واسطه شهادت نرم شود و توبه کنند و آن‌گاه قربانی و شهید به واسطه توبه آن‌ها شکرگزار خواهد بود (پورمحمدی، ۱۳۹۷، ص ۵۲۷).

شهادت به منزله راهی برای رساندن خیر خدا به شهید است. برای هر کس که بالقوه می‌تواند شهید دینی محسوب شود خطر شهادت زمان آزمون و داوری است. شهادت تصمیم بر سر این دوره‌ای انتزاعی را برای شهید گریزناپذیر می‌سازد؛ اینکه آیا بیشتر عاشق خدا است یا عاشق خیرهای گذرای است که به عنوان هزینه از او گرفته می‌شود. به‌ویژه اگر هزینه بالا باشد (حتی در کمال شگفتی وقتی هزینه کم باشد) شهید مجبور است با وفاداری‌های چندگانه و متفرق خودش به نزاع برخیزد. نتیجه هر چه باشد شهید مجبور بوده با حقیقت عمیقی درباره خودش و رابطه‌اش با خدا و خیرهای گذرا مواجه شود؛ مواجهه‌ای که در شرایط معمول پیش نمی‌آید.

از دیدگاه آدامز، شهادت از طریق مسیح و مصلوب کردنش فرصت را برای اتحاد و یکی شدن خداوند با انسان فراهم آورد. تجسد و صلیب نیز اوج عشق خدا به ماست. زیرا می‌خواهد نشان دهد به رنج‌های ما بی‌اعتنا نیست و نسبت به بندگانش سرد و بی‌عاطفه و خشک نیست؛ بلکه درد و رنج را می‌فهمد و مایل است تا با ما رنج بکشد. از طریق اتحادش با آگاهی انسانی رنج می‌کشد و چگونه رنج کشیدن انسان را با همه وجود می‌فهمد و تا آخرین حد طاقتش تحمل می‌کند. متقابلاً انسان مؤمنی که عاشق خدا است تلاش می‌کند تا به شهادت و خیر برتر برسد و در طی این مسیر می‌تواند تجربه‌ای مانند تجربه مسیح را کسب کند و درک کند خداگونه بودن چگونه است. در واقع از این طریق در عشق خدا و مسیح نسبت به هستی شریک شود و در این زمینه رنج خود را با ارزش‌ترین گنج زندگی‌اش تلقی کند. در واقع شهید چون خداوند را به هر خیر گذرای دیگری ترجیح می‌دهد واقعاً به ارتباط و اتحادی عمیق با خداوند می‌رسد و قدرتی می‌یابد که بر شرور غلبه کند. زیرا شرور فقط زمانی قدرت می‌یابد که ما به وسیله خیرهای گذرا وسوسه شویم. اما شهید زمانی که اطاعت خدا را مورد هدف قرار می‌دهد و بیشترین هزینه را برای اثبات وفاداری‌اش به خدا می‌دهد می‌تواند بر شرور غلبه کند و به وصال خیر قیاس‌ناپذیر برسد. زیرا دیگر سرمایه‌ای برای او نمانده که بشود با آن سرمایه او را وسوسه یا تطمیع کرد. در این مسیر است که شهید خدا را خواهد دید.

۶. نقد و بررسی

اینکه آدامز توانست جهان‌بینی و نگاهی تازه به مسئله شرور داشته باشد و مسیر حل مسئله شرور را از چرایی به چگونگی تغییر

دهد و معنایی تازه به این بحران بدهد واقعاً ارزشمند است. آدامز در پاسخ به این مسئله ابتدا به تعریف شرور وحشتناک پرداخت که عبارت‌اند از شروری که به کلی ظرفیت معناسازی در انسان را از بین می‌برند به حدی که انسان به این نتیجه می‌رسد که زندگی‌اش ارزش زیستن ندارد. سپس اظهار کرد که این شرور با هیچ خیری متعادل نمی‌شود؛ بلکه تنها راه نجات از این نوع شرور شکست این شرور است و شکست شرور وحشتناک تنها در گرو ارتباط و اتحاد با خداوندی است که خیر قیاس‌ناپذیر است. ایجاد یک رابطه صمیمانه با خداوند می‌تواند طی سه مرحله شکست شرور وحشتناک خیر الهی را برای تک‌تک انسان‌ها تضمین کند. و اساساً فرد درگیر رنج بدون اعتقاد به وجود شکست‌دهنده شر (خداوند) زندگی‌اش بی‌معنا می‌شود. در واقع در گام اول شکست شرور وحشتناک، در پرتو ارتباط و اتحادی صمیمانه با خداوند، فرد می‌تواند به ترس و رنج خود معنا بخشد. زیرا که همبستگی خداوند با ما چه بخواهیم چه نخواهیم همیشه وجود دارد و خداوند در گام دوم ظرفیت‌های معناسازی ما را بهبود می‌بخشد تا ما را به درک مثبتی از زندگی برساند. درگام سوم خداوند بافت جهان هستی را به نحوی برای ما تغییر می‌دهد که دیگر در برابر این شرور آسیب‌پذیر نباشیم. همچنین از دیدگاه آدامز به عنوان یک مسیحی خداوند به واسطه دو عنصر شهادت و صلیب به همه رنج انسان‌ها معنا بخشیده است. از دیدگاه مسیحیت، خداوند تبدیل به انسان شد و در عیسی مسیح حلول کرد و بر صلیب مرد و بدین واسطه در رنج‌های آدمیان مشارکت کرد. همچنین عنصر شهادت نیز رنجی نجات‌بخش است. زیرا رنج شهادت به ناظران این درس را می‌دهد که مانند شهید عمیق‌ترین تعهد را به‌جا آورند یا با دیدن ظالم درس عبرتی بگیرند و به توبه تشویق شوند و خداوند به واسطه شهادت این خیر را به شهید می‌رساند که مورد داوری قرار گیرد و از خیرهای زودگذر دنیا بگذرد و وصال حضرت حق را برگزیند. اما یکی از انتقادات مهمی که می‌توان به آدامز وارد کرد این است که دیدگاه ایشان در خصوص شرور وحشتناک و تلاش برای حل مشکل رنج‌های انسانی از طریق صلیب به‌شدت درون‌دینی است. یعنی ادعاهای ایشان تنها برای مسیحیان قابل اثبات و قبول است و نمی‌توان بسیاری از نظراتشان را که در دو کتاب خود و مقالاتشان اظهار کرده‌اند پذیرفت. آدامز در پاسخ به مسئله شر نتوانست به هیچ مبنای مشترکی بین خداپاوران و خداپاواران برسد. زیرا اساساً فرد خداپاوار این باور را ندارد که اگر خداوند وجود داشته باشد خیری است که با هیچ خیر دیگری قابل قیاس نیست. آدامز حتی به مبنای مشترکی بین خداپاوران نیز نرسید. زیرا بحث تجسد و صلیب در اسلام مردود است. زیربنای نظریه آدامز اعتقاد به آموزه «نجات» مسیحیان است که طبق این آموزه هیچ‌کس تا ابد در جهنم نمی‌ماند و همه نجات می‌یابند. در حالی که بحث «خلود در جهنم» مورد پذیرش اسلام و بسیاری از متکلمین بوده است. طبق مبنایی که از خیرخواه بودن خداوند دریافت می‌کنیم، خداوند خیرخواه در نهایت باید شرور را حذف کند یا از بین ببرد. اما طبق نظر آدامز که معتقد است خداوند همه این شرور را جبران خواهد کرد، دیگر نیازی به حذف شرور نخواهد بود. همان‌طور که گلیسون می‌گوید: «خداوند خیرخواه در نهایت به سمت کاهش یا حذف شرور حرکت می‌کند. اما طبق نظریه آدامز خداوند نیاز به حذف شرور ندارد. چون همه این شرور جبران خواهند شد.» (Gleeson, 2015, pp. 7).

یکی دیگر از اشکالات مهمی که به آدامز وارد می‌شود این است که حتی اگر بپذیریم شهادت رنجی نجات‌بخش است تعداد زیادی دیگر از رنج‌ها وجود دارند که نه تنها سودی نمی‌رسانند بلکه زیان‌رسان هم هستند یا ممکن است تعداد زیادی از قربانیان نتوانند رابطه‌ای به عمق رابطه شهید با خداوند پیدا کنند که از این طریق رشد کنند و به خیر برتر برسند. یا حتی خیلی زودتر در اثر بیماری و حوادث طبیعی بمیرند و اصلاً فرصت چنین اتحادی را پیدا نکنند. یا ممکن است شخص قربانی آن‌قدر وفادار و معتقد نباشد که بخواهد با چنین رنجی دست و پنجه نرم کند و در پرتو آن با خداوند ارتباط برقرار کند. در واقع این‌گونه نیست که بتوانیم شهادت و صلیب را الگویی نجات‌بخش برای همه رنج‌ها معرفی کنیم. زیرا که بسیاری از رنج‌ها ممکن است اساساً ناظری نداشته باشد؛ مانند رنج‌هایی ناشی از علل طبیعی. و اگر هدف از رنج شهادت برای ظالم این است که ظالم توبه کند و برگردد، در بسیاری از مواقع این اتفاق نمی‌افتد و ظالم توبه نمی‌کند. پس احتمال موفقیت‌آمیز بودن این هدف خداوند (توبه و نجات ظالم) بسیار پایین است. یا حتی خیر احتمالی‌ای که از طریق شهادت قربانی قرار است به ظالم یا ناظر شهادت برسد بسیار پایین‌تر از آن رنج‌های وحشتناکی است که قربانی یا همان شهید متحمل می‌شود. به طور کلی اگر قرار است تجویز رنج از طرف خداوند از نظر اخلاقی موجه باشد باید خیر بیشتری به کسانی که رنج می‌کشند برسد که آدامز در پاسخ به این اشکال بر این دیدگاه است که

چه خیری بیشتر از اینکه با خداوند و با خیر قیاس ناپذیر یکی شوند و به اتحاد برسند (پورمحمدی، ۱۳۹۷، ص ۵۳۷-۵۳۸).

همچنین، آدامز بر اساس چه معیاری بیان می‌کند که یک شرّ وحشتناک است؟ درست است که وی معیار شرّ وحشتناک را همان از بین بردن معنای مثبت زندگی و ارزش کلی زندگی فرد اعلام می‌کند، پرسش اصلی از مریلین آدامز این است که چه کسی و بر چه اساسی این مسئله را مشخص می‌کند؟ با توجه به اینکه ظرفیت افراد در تجربه رنج متفاوت و مختلف است و هر کس یک رنج معین را تجربه می‌کند نه همه رنج‌ها را و حتی در درک آن شرّ معین نیز به قدری محدود است که قادر به ارزیابی لازم برای اعلام یک شرّ معین نیست، پس چه کسی می‌تواند اعلام کند که چه رنجی وحشتناک است؟ ممکن است برای یک شخص یک نوع از رنج وحشتناک تلقی شود، به نحوی که این فرد درگیر شرّ شک کند که آیا زندگی‌اش ارزش زیستن دارد یا خیر؛ در حالی که اگر همین شرّ برای فرد دیگری به وجود بیاید چنین ارزیابی‌ای نداشته باشد. آدامز اذعان می‌کند که بسیاری از شرور مانند تجاوز، شکنجه، کودک‌آزاری، و ... مسئله‌ای را تشکیل می‌دهد مبنی بر اینکه آیا زندگی شخص درگیر رنج اساساً ارزش زیستن دارد یا خیر؟ این بیان آدامز را از سه طریق می‌توان مورد بررسی قرار داد: «اولاً این یک توسل است به اینکه چگونه احتمالاً چیزی توسط ناظر خارجی تفسیر می‌شود. مثلاً ما می‌توانیم این را در نظر بگیریم به این معنی که کسی یک نسل‌کشی را مطالعه یا مشاهده می‌کند، اما مستقیماً قربانی آن نشده است. با وجود این، دلیلی برای شک دارد که آیا قربانیان نسل‌کشی گفته‌شده در کل زندگی‌هایی دارند که ارزش زیستن دارد یا نه. ثانیاً می‌توانیم این قسمت را به این معنا تفسیر کنیم که اکثر مردم اگر در معرض شرور و وحشتناک قرار گیرند، دلیلی برای این دارند که زندگی‌شان ارزش زیستن ندارد. ثالثاً می‌توانیم این قسمت را به این معنا در نظر بگیریم که چنین شروری که در بالا توضیح داده شد، خواه مستقیم مشاهده یا تجربه شده باشند خواه مستقیم تجربه نشده باشند، یک علت به همراه خواهند داشت: «مشکوک شدن به اینکه رنج‌کشیدگان زندگی خوبی نخواهند داشت.» (Ambord, 2010, pp. 40). شرور و وحشتناک را نمی‌توان مورد ارزیابی شخص سوم قرار داد. زیرا از نگاه آدامز این شرور ماهیت شخصی دارند و فقط کسانی می‌توانند این شرور را درک کنند که آن را تجربه کرده‌اند. در واقع آدامز در اینجا هیچ استاندارد بی‌طرفی به ما ارائه نمی‌دهد جز اینکه خود فرد بتواند شرّ وحشتناک را تجربه کند و ارزیابی کند که زندگی‌اش ارزش زیستن دارد یا خیر؟ و بیان می‌کند که باید از نگاه قربانیان آن‌ها را ارزیابی کرد و به دلایلی که بیان شد قربانیان نیز نمی‌توانند معیاری مبنی بر وحشتناک بودن یا نبودن یک شرّ را به ما بدهند. طبق آیه ۴ سوره توحید، خداوند نه فرزندی دارد نه همتایی؛ یعنی این دیدگاه مسیحیان که معتقدند خداوند در عیسی حلول کرد یا عیسی پسر خداست کاملاً از نظر اسلام مردود است. همچنین از نظر فلسفی نیز واجب‌الوجود نه دارای محل است نه در چیزی حلول می‌کند. زیرا شیء حلول‌کننده نیازمند محلی برای حلول است؛ در حالی که خداوند از هر چیزی بی‌نیاز است. واجب‌الوجود بسیط است و نمی‌تواند در چیزی حلول کند. اگر واجب‌الوجود مرکب باشد، نیازمند اجزای خویش است و نیاز مستلزم امکان است؛ در حالی که واجب‌الوجود بی‌نیاز است (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ص ۲). واجب‌الوجود فارغ از جزء و زمان و مکان و اندازه است. در هیچ چیز حلول نمی‌کند و چیزی هم در ذات او حل نمی‌شود و با چیزی متحد نمی‌شود؛ همان‌طور که حضرت علی^(ع) او را فراتر از نهایت و زمان و احاطه و شمارش معرفی می‌کند (علم مهرجری، ۱۳۹۲، ص ۷۹). توحید حقیقی یعنی در مورد ذات خداوند چیزی را تصور نکنیم (دستی، ۱۳۸۵، ص ۵۳۰). همچنین آدامز در نظریه خود به طور کامل قصاص و اجرای عدالت در خصوص شرور و وحشتناک را منکر می‌شود. زیرا معتقد است باطن این شرور به حدی قبیح است که قصاص فقط یک وحشت را تبدیل به دو وحشت می‌کند؛ در حالی که طبق مبانی اسلامی و آیه ۱۷۹ سوره بقره در قصاص حیات و زندگی دوباره وجود دارد؛ زیرا که طبق تفاسیر معتبر قصاص موجب می‌شود که قتل و جنایات در جامعه کمرنگ شود (طباطبایی، ۱۳۵۸، ص ۱). همچنین، اینکه آدامز اذعان می‌کند انسان‌ها بعد از مرگ معنای شرّ وحشتناکی که برایشان رخ داده است را می‌فهمند نیز قابل توجیه نیست. زیرا با این توجیه نمی‌توان کودکی را که با شرّ وحشتناکی دست و پنجه می‌کند، آرام کرد. (سجادی، ۱۴۰۲، ص ۳۱۰)

منابع

- نهج البلاغه (۱۳۸۵). محمد دشتی. ج ۲. قم: انتشارات غرفه الاسلام.
- ابن سینا (۱۳۶۳). *المبدأ و المعاد*. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- پترسون، مایکل (۱۳۹۷). *خدا و شر*. مترجم: حسن قنبری. قم: مؤسسه فرهنگی طه.
- پورمحمدی، نعیمه (۱۳۹۷). *درباره شر*. قم: مؤسسه کتاب طه. ج ۲.
- تولستوی، لئو (۱۳۸۵). *اعتراف من*. مترجم: سعید فیروزآبادی. تهران: جامی
- سجادی، مهدی؛ (۱۴۰۱). بررسی رهیافت و اشکالات تئودیه «جبران الهی». *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، شماره ۱۶، ۳۱۷-۲۸۹.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۵۸). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: اسماعیلیان.
- عبدی، علی؛ (۱۴۰۱). توجیه اخلاقی شر و ارزیابی انتقادی دیدگاه مریلین مک کورد آدامز از منظر الهیات اخلاقی کانت. *حکمت و فلسفه*، س ۱۸، ش ۷۲، ۱۷۱ - ۱۹۳.
- علم مهرجردی، نسیم؛ شاکر، محمدکاظم؛ (۱۳۹۲). آموزه تجسد در ترازوی نقد. *اندیشه دینی*، ش ۴۸، ۶۵ - ۸۶.
- Nahj al-balagha (1965). Translator: M. Dashti. Cover2, Qom: Publishing booth of eslam.
- Sina, A.A. (1944). *Al-Mabada and Al Ma'ad*. Tehran: Institute of Islamic Studies
- Peterson, Michail. (1977). *God and Evil*. Translator: Hassan Ghanbari. Qom: Taha Book Institute.
- Pourmohammadi, N. (1977). *About of Evil*. Qom: Taha Book Institute. Vol. 2. (in Persian)
- Tolstoy, L. (1965). *My confessin*. Translator: Saeed Firuzabadi. Tehran: Publishing Jami.
- Sajjadi, M. (1981). A Study of the Monasticism and Drawbacks of McCord Adams' Theodicy of "Divine Compensation. *Journal of Kalam Research*, No. 19, 289-317. (in Persian)
- Tabatabai, M.H. (1939). *Al-Mizan*. Qom: Esmailian Publications.
- Abdi, A. (2022). The moral justification of evil and critical evaluation of Marilyn McCord Adams' view from the perspective of Kant's moral theology. *Quarterly of Journal and Philosophy*, Year 18, No. 72, 171-193. (in Persian)
- Elm Mehrjerdi, N. & Shaker, M. (2014). The Doctrine of Incarnation in the Scale of Criticism. *Religious Thought*, No. 48, 65-86. (in Persian)
- Adams, M. M. «Redemptive suffering: A Christian solution to the problem of Evil» in *The problem of Evil Selected Readings*, by Michael Peterson, university of Notre dame press.
- Adams, M. (1977). *Chalcedonian Christology: A Christian solution to the problem of Evil*. Davis S.T.(eds) philosophy and Theological Discourse, Claremont Studies in the philosophy of religion. *Palgrave Macmillan*, London, 173-199.
- (1988). Problems of Evil: More advice to Christian philosophers. *Faith and philosophy. Journal of the society of Christian philosophers*, Rol. 5, Iss 2, 121-143.
- (2006). *Christ and horrors*. New York: Cambridge university press.
- (2013). «God because of Evil: A pragmatic Argument from Evil for Belief in God», in *The Blakwell companion to the problem of Evil*. Edited by Justin P. Mc Brayer and Daniel Howard-Snyder, Wiley-Blackwell, 2013.
- (1999). *Horrendous Evils and the Goodness of God*. New York: university press..
- Ambord, Daniel. (2010). Meaning and meaningmakers, *Ardisputandi*, no:10, pp.1-13.
- Bell, William. (2016). *Horrendous Evils and the problem of representation*, New York: *university of Missouri-s.t.louis*, spring 14, pp.1-31.
- C.S. Lewis (2001). *A Grief Observed*. New York: HarperOne.
- Gleeson, Andrew. (2015). On letting go of Theodicy: Marilyn Mc Adams on God and evil. *Sophia*, no:1, pp. 1-12.
- .Morrow, Lance.(1991). *Evil. Time*, june 10, pp. 48-53.
- (1992). *The problem of Evil: selected Readings*. New york: university of Notre dame press.
- Russell, Jeffrey. (1974). *The experience of Evil*. Listening 9. England: philosophy documentation center
- Tallon, Philip. (2009). *THE POETICS OF EVIL: A STUDY OF THE AESTHETIC THEME*. London: University of St Andrews,